۱۲. تعدد قرائات (۱۴۰۱/۰۳/۲۸)

سال تحصیلی (۱۴۰۰-۱۴۰۱) - شنبه، ۲۸ خرداد ۱۴۰۱

- تواتر قرائات سبع نزد سید بن طاووس
- تواتر قرائات سبع نزد شیخ رضی
- تواتر قرائات سبع نزد زمخشری
- بررسی عبارت وافیه
- علل بررسی تعدد قرائت با محوریت مستندات کتب عامه
- استفاده از کتب اهلسنت توسط علامه مجلسی در تعدد قرائات
- مقدمه نافع مرحوم آقای شعرانی بر منهج الصادقین

تواتر قرائات سبع نزد سید بن طاووس

> و الحاصل: أنّ أصحابنا متفقون علی عدم جواز العمل بغیر السبع و العشر، إلاّ شاذّ منهم کما یأتی و الأکثر علی عدم العمل بغیر السبع، لکن حکی عن ابن طاووس فی مواضع من کتابه المسمّی ب «سعد السعود» أنّ القراءات السبع غیر متواترة، حکاه عنه السیّد نعمة اللّه و اختاره و قال: إنّ الزمخشری و الشیخ الرضی موافقان لنا علی ذلک. و ستسمع الحال فی کلام الزمخشری و الرضی
>
> [1]

«**حکاه عنه السیّد نعمة اللّه و اختاره**»؛ از «حکاه» معلوم می‌شود که صاحب مفتاح الکرامه سعد السعود را ندانسته‌اند و از سید نقل کرده‌اند.

«**و قال: إنّ الزمخشری و الشیخ الرضی موافقان لنا علی ذلک**»؛ لنا یعنی سید نعمت الله.«**و ستسمع الحال فی کلام الزمخشری و الرضی**»؛ در مورد زمخشری و رضی در آینده اشاره می‌کنند. به سید در همینجا اکتفاء می‌کنند. من کتاب سعد السعود را خواندم. بعضی عباراتی را که تذکر داده اند را دیدم، بیشتر هم بحث می‌کنیم تا ببینیم نظر مرحوم سید چیست. آن چه که به ذهن من می‌آید ادبیات ایشان همان ادبیات مقدمه تبیان و مجمع است. یعنی چیز اضافه‌ای نیست. جالب این است که در کتاب‌های متأخر می‌گویند دو نفر از بزرگانی که تواتر قرائات را انکار کرده‌اند، مرحوم شیخ الطائفه در تبیان و امین الاسلام طبرسی در مجمع هستند. این دو را معرفی می‌کنند. می‌گویند این دو نفر قائل به عدم تواتر هستند. اما باید با دقت جلو برویم و ببینیم که عبارات آن‌ها چیست و این نسبت درست هست یا نیست؟

علی ای حال زمخشری و شیخ رضی هم یکی از همین ها هستند. سید هم همینطور. درحالی‌که اصالً در عبارات سید کلمه تواتر و انکار آن نیست. ایشان فقط با جبائی درگیری دارند. جبائی می‌گوید:«محنة الرافضة اعظم من محنة الزنادقة علی الاسلام و عوام المسلمین[2]». خب وقتی یک کسی به این صورت حرف می‌زند و سید را ناراحت می‌کند، سید می‌گوید بالاتر از اینها را خود شما دارید. اگر روی همین موضع گیری سید، از آن زمان تا حالا کار کلاسیک شده بود، ده‌ها و صدها ماه‌واره‌ای که در دنیا الآن کار می‌کنند و تا اسم شیعه می‌رود دهن باز می‌کنند و اولین چیزی که می‌گویند این است که اینها قائل به تحریف قرآن هستند، اگر کار کلاسیک شده بود، امروزه اصلاً به این صورت نبود. کاری به این صورت نشده است و فضا هم فضای فنی است که موانع و شروطی دارد. موانع آن باید برطرف شود و شروط آن باید ایجاد شود تا آن‌ها نتوانند چنین شمشیر تیزی را در دست داشته باشند.

سید هم همین را می‌گوید. می‌گوید این حرف‌ها برای شما است. شما هستید که اولی به اینها هستید اما به ما نسبت می‌دهید. پس بنابراین سید در مقام بیان یک مطلب تفسیری و علوم

قرآنی نیستند. بلکه در مقام درگیری با جبائی و محاجه در در حرف او هستند. اصلاً در این مقام نیستند که بگویند نظر من برای مخاطب شیعی باالدقه چیست.

---

[1]مفتاح الکرامة فی شرح قواعد العلامة (ط-جماعة المدرسين)ج۷ص۲۱۱

[2]سعد السعود للنفوس ج۱ص۱۴۴

تواتر قرائات سبع نزد شیخ رضی

مطلب دوم در مورد شیخ رضی است؛ صاحب شرح کافیه و شافیه در صرف و نحو است. ایشان هم همینطور است. اوالً شرح حال ایشان خیلی مخفی است. ظاهر عبارات ایشان این است که ایشان ساکن نجف بوده‌اند، اینها را املاء کرده‌اند و نوشته اند. اما عجیب است که با اینکه با علامه حلی و محقق معاصر هستند و حله و نجف هم نزدیک هستند، اما هیچ شرح حالی از ایشان نیست. آیا در نجف درس فقه می‌دادند؟ نمی‌دانیم. کتاب فقهی از ایشان نیست. ظاهراً سه کتاب از ایشان نقل شده که تنها اسم آنها آمده و خود کتاب نیست. کتاب شرح کافیه و شافیه ایشان در دست‌ها هست. مرحوم نجم الائمه رضی را بیشتر اهل سنت ذکر کرده‌اند. همین نجم الائمه لقبی است که میر سید شریف به ایشان داده است. تراجم کتب شیعه، نجم الائمه را بعد از قرن دهم در کتاب‌هایشان آورده‌اند. شرح حال خیلی مفصلی از ایشان نیست و خودشان هم نگفته اند. اگر هم کتاب فقهی دارند در دست‌های ما نیست.

پس نجم الائمه رضی که می‌گوید «لانسلم تواتر القرائات[1]»، در چه مقامی می‌گوید «لانسلم»؟! در کتاب نحوی به یک چیزی رسیده‌اند و می‌خواهند بگویند این حرف درست نیست؛ حرف کوفیون باطل است. بعداً هم می‌گوید حمزه به این صورت خوانده است و چون کوفی است، بر مبنای کوفیون خوانده است. بعد می‌گوییم حمزه که قرائت پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله را خوانده، ایشان می‌گوید نه، لا نسلم تواتر القرائات. یعنی چون کوفی بوده خودش اینطور خوانده. مقام را ببینید. ایشان علوم قرآنی نمی گفتند، فقه نمی گفتند، بلکه در مقام بحث ادبی هستند و می‌خواهند یک قرائت را تخطئه کنند، در مقام محاجه و در جواب کسی که می‌گوید قرائات متواتر است و شما نمی‌توانید آنها را تخطئه کنید، می‌گوید لانسلم تواتر القرائات. ما از رضی همین عبارت را داریم.

چیزی که از نظر کلاسیک خیلی عجیب است که برداشت شود این است که بگوییم شیخ رضی تواتر القرائات سبع را قبول ندارند. خب چجور تلقی کنیم؟ دو جور؛ یک وقتی است که شما می‌گویید لا نسلم تواتر القرائات السبع؛ یعنی کل واحد واحد من السبعه قرائته متواتر؛ شما می‌گویید لانسلم. «لا» را سر «کل واحد واحد» می‌آوریم. معادل آن این می‌شود؟! «نحن نقول بعدم تواتر قرائة کل واحد»؟! اصلاً ملازمه ندارد منطقیاً. ایشان نتیجه می‌گیرند که پس یعنی شیخ رضی گفته‌اند کل واحد واحد من القرائات السبع غیر متواتر. و حال آنکه ایشان یک قرائت را مطرح کرده‌اند، آن هم در مقام ادبیات می‌گوید این غلط است.

یعنی می‌گوییم هفت تا متواتر است، می‌گویند قبول نداریم که هفت تا متواتر باشند. ما به گردن ایشان می‌گذاریم که شما می‌گویید هیچکدام از این هفت تا متواتر نیست. و حال اینکه اصلاً چنین ملازمه ای نیست. این اشتباه رایج است. شیخ رضی کجا تواتر سبع را انکار کردند؟! ایشان می‌گویند ما قبول نداریم که هر هفت تا با این قرائاتی که به ما رسیده متواتر باشد. خب اینکه مانعی ندارد. اگر ایشان در اسناد قرائات وارد می‌شدند می‌گفتند من در طریق حمزه مشکل دارم. این هم یک جور بود. این طریق حمزه برای من ثابت نیست. خب اگر در طریق حمزه خدشه

می‌کردند هیچ ملازمه ای نداشت که بگویی شیخ رضی تواتر را قبول ندارند. ایشان در اینجا هم در یکی از قرائات حمزه خدشه می‌کنند. بعد می‌گویند ام تواتر السبع را قبول ندارم. انتفاء الکل به انتفاء احد الاجزائش می‌شود. یعنی وقتی شما قرائت حمزه را قبول نداشتید تواتر سبع یا هم سبع را قبول ندارید. درست هم هست. اما این غلط است که به گردن شما بگذارند که حتی قرائت عاصم نزد نجم الائمه متواتر نیست؛ قرائت حمزه در جاهای دیگر متواتر نیست. ایشان که این را نگفته است. اصلاً مقامش مقام درگیری با حمزه در اینجا است.

شاگرد: به نظر می‌رسد که همه جا کلمه سبع را نمی‌آورد. بلکه تعبیری او «لانسلم تواتر القرائات» است. همچنین به نظر می‌رسد که فرمایش شما تکلف آمیز است، خب ایشان بعد از زمخشری است و آدم ادیبی هم هست، اهل قرائات هم نبوده. زمخشری هم که بعارتی می‌گوید که قرائات تواتر ندارد، لذا کسی که بعد از او بیاید بعارتی می گوید که قرائات تواتر ندارد.

استاد: خب عبارت زمخشری که تواتر را انکار کرده را بخوانید ای برای ما بیاورید. چیزهایی است که از او معروف می‌شود اما وقتی به‌دنبال آن می‌روید می‌بینید که چه شد؟! من تواتر السبع در یادم هست ای تواتر القرائات دارد ؟

شاگرد: پنج-شش مورد بود. در یک جا توضیح مفصل می‌دهد.

استاد: تواتر السبع یا تواتر القرائات؟

شاگرد: در ذهن من تواتر القرائات است.

استاد: اینکه تذکر دادید خیلی خوب است.

شاگرد۲: تواتر القرائات هم باشد فرمایش شما می‌آید.

استاد: بله، عرض من می‌آید. من تحلیل آن را گذاشته‌ام تا مفصل عرض کنم. اما اگر بخواهیم این بحث را موضوع محور پیش ببریم-که در تحقیق درست راه منحصر است- اول باید موضوع را تحلیل کنیم. یعنی تا زمانیکه مفهوم تواتر السبع را تحلیل دقیق منطقی نکنیم تمام حرف‌هایی که بعداً زده می‌شود در هاله ای از ابهام و غبار است. وقتی تحلیل موضوعی کردیم و همه را جدا کردیم، این یکی از مؤلفه هایش است. تا تواتر السبع می‌گوییم ما آن را امری نقطه‌ای می‌بینیم. ای سبع متواتر هستند ای نیستند. تمام! می‌گوییم ببین فلانی گفته هفت متواتر نیست! درحالیکه وقتی او می‌گوید قرائات هفت گانه متواتر نیستند، به این معنا است که تک‌تک هفت قرائت را در تک‌تک هزار مورد اختلاف قبول ندارم. او می‌خواهد بگوید که تک‌تک موارد اختلاف را قبول ندارم که متواتر است.

شاگرد: حال آیا قابل تفصیل هست؟

استاد: بله ، اتفاقا همه چیزهایی که به گردن ابن جزری می‌گذارند همین است. ابن جزری محکم قائل به تواتر سبع و عشر است. خودش هم باره‌ا می‌گوید. اما مدام به او نسبت می‌دهد که می‌گوید متواتر نیست. او در طرق و در مواردیکه به او نسبت می‌دهد، می‌گوید این متواتر نیست. یعنی مثلاً قرائت حمزه در طریق کذا متواتر نیست. مقصود او این است ولی ما می‌گوییم ببین دارد می‌گوید سبع یا عشر متواتر نیست. این خیلی نظیر دارد. حال هر چه جلوتر می‌رویم می‌بینید. ان شاءالله شما با اینها انس بگیرید – هر وقت فرصت کردید- می‌بینید زمینه دیگری می‌شود. این هم یک نکته است که ما به تحلیل تواتر نیاز داریم. ما باید از روی عبارات جلو برویم تا هم عبارات خوانده شود و هم مطالب گفته شود.

شاگرد:...

استاد: من همین دو مورد را به یاد دارم.

شاگرد۲: سه-چهار بار گفتند .

استاد: سه بار هم در ذهنم مظنون است.

---

[1]شرح الرضيّ على الكافية؛ج۲ص۳۳۶؛ والظاهر أن حمزة جوّز ذلك بناء على مذهب الكوفيين لأنه كوفي ، والنسلم تواتر القراءات

تواتر قرائات سبع نزد زمخشری

شاگرد:«ولا نسلّم تواتر القراءات السبع ، وإن ذهب إليه بعض الأصوليين[1]».

استاد: بله، السبع دارد. منابع زرقانی را ببینید. بخشی که من از منابع خواندهام را ببینید. پنج-شش شماره گذاشته که خیلی نافع است. یکی از آنها نقل قول ابن حاجب است. ابن حاجب حتماً تواتر را قبول دارد فقط در اصول و نحوه ادا آمده گفته که معلوم نیست. چه کاری به سر او آوردهاند! ای ابن حاجب تو کسی نیستی که از این حرفها بزنی. در فرش القرائات که این را نگفته است. اگر یادتان باشد مرحوم آقای خوئی که در البیان جواب ابن حاجب را میدادند، من در آن جا عرض کردم که نمیتوان جواب ابن حاجب را داد. فایل های آن موجود است. ابن حاجب در غیر از فرش القرائات یک حرفی دارد که زرقانی در آن جا میآورد. یعنی خود ابن حاجب یکی از کسانی است که متن کافیه است، برای او تواتر سبع قطعی است. آن چه که میگویید در اصول و نحوه ادا است. مثلاً میگویید مدش چقدر است، امالهٔ متوسط است یا نه. میگویید معلوم نیست که اینها متواتر هست یا نه. حالا عبارت ابن حاجب را بعداً میخوانیم. حالا عبارت را بخوانیم، مطالبی را هم در ذیل آن عرض میکنم.

از زمخشری هم ان شاء الله عرض میکنم. زمخشری کلمهٔ تواتر را ندارد. بلکه او از باب ادب بودنش قرائات را سنجش میکند و برخی از آنها را تخطئه میکند. به همین خاطر است که از دست او ناراحت هستند. به او میگویند تو چرا به قرائتی که وحی الهی است خدشه میکنی؟! اینها متواتر است. یک عبارتی از زمخشری هست که خیلی بعدنبال آن گشتم، من پیدا نکردم.

این عبارت در حدائق هست. حدائق هم میگوید شیخ ما از زمخشری نقل کرده که زمخشری گفته ذمه مکلف بریء نمیشود مگر اینکه مکلف همه این قرائات را بخواند و الا قاعده اشتغال میآید. می گوید شیخ ما اینطور نقل کرده . من قبل از ایشان این عبارت را از کسی ندیده ام. در عبارات مختلف هم گشتم تا ببینم اصل عبارت زمخشری چیست و کجا گفته است اما هنوز آن را پیدا نکردهام. نظر شما باشد تا آن را پیدا کنید. در حدائق پیدا کنید. ایشان هم در اینجا میآورد. اما زمخشری چنین عبارتی ندارد. اتفاقا در چاپ جدید مفتاح الکرامه در تعلیقه نوشته اند «لم نجده». ما هم چنین نقلی را از زمخشری پیدا نکردیم.

ببینید سید نعمت الله باب جدیدی را فتح کردند. مطلبی که تا الآن مفصل سیطره پیدا کرده را آن ها باب کردند و خودشان میگویند جمهور المجتهدین من اصحابنا مخالف ما هستند. اما وقتی میخواهند از این طرف اسم ببرند تنها اسم سه نفر را میبرند. ابن طاووس در سعد السعود، نجم الائمه رضی در شرح کافیه و زمخشری. خب نجم الائمه هم که کتاب فقهی ندارند. کتاب حدیث هم ندارند. بلکه در مقام کتاب نحوی دارند به یک قرائت اراده میگیرند. یعنی اگر شما به نجم الائمه نسبت بدهید که قرائت دوم حمزه هم متواتر نیست، یک چیز اضافه ای را به ایشان نسبت میدهید. ایشان میگویند من قبول ندارم که این قرائت او متواتر باشد، این بخاطر این است که کوفی بوده. درست است که در کل خدشه را میاندازند. اما ما به ایشان نسبت نفی میدهیم و می

گوییم ایشان می‌گویند عدم تواتر در سبع یعنی همه قرائات! درحالی‌که ایشان این را نمی‌گویند.

---

[1]شرح الرضيّ على الكافية ج۲ص۲۶۱

بررسی عبارت وافیه

> و في «وافية الاصول » اتفق قدماء العامّة على عدم جواز العمل بقراءة غير السبع أو العشر المشهورة و تبعهم من تكلّم في هذا المقام من الشيعة و لكن لم ينقل دليل يعتدّ به، انتهى. و ظاهره جواز التعدّي عنها و يأتي الدليل المعتدّ به.

«و في وافية الاصول»؛ وافیه برای جناب فاضل تونی است. عبد الله بن محمد تونی ۱۰۷۱ وفات کرده‌اند؛ در قرن یازدهم بوده‌اند. شرح وافیه هم که نوشته اند معروف است. خود وافیه را ۱۰۵۹ نوشته اند. ایشان تعبیری می‌کنند:**«اتفق قدماء العامّة على عدم جواز العمل بقراءة غير السبع أو العشر المشهورة»**؛ خب تعبیری است که در وافیه فرموده‌اند! ادامه آن عجیب تر است.**«و تبعهم من تكلّم في هذا المقام من الشيعة»**؛از شیعه هر کسی راجع به قرائات حرف زده، همه به‌دنبال آنها رفته‌اند. ایشان قبل از سید نعمت الله بوده‌اند. یک نحو اعتراف از جانب ایشان است که «تبعهم من الشيعة». هر عالمی که راجع به قرائات حرف زده، از قدماء سنی پیروی کرده است.**«و لكن لم ينقل دليل يعتدّ به»**؛ دلیلی که بتوان به آن اعتناء کرد را نیاورده اند.**«و ظاهره جواز التعدّي عنها و يأتي الدليل المعتدّ به»**؛ این برای سید جواد است.می‌گویند بعداً می‌گوییم که همان قاعده اشتغال است.ایشان دیگر چیزی نگفته اند. تنها گفته اند که دلیل معتد به ندارد.

شاگرد: دلیل معتد به بر جواز تعدی یا عدم جواز؟

استاد: بر عدم جواز تعدی از سبع و عشر.

شاگرد: منظورم عبارت سید جواد است.

استاد: «ظاهره جواز التعدي عنها و ياتي الدليل المعتد به». منظورشان المقام الخامس است. ما الدليل على وجوب الاقتصار علیها در مقام خامس می آید ان شاء الله

شاگرد: یاتی الدلیل المعتد به، بر جواز یا عدم جواز است؟

استاد: برای عدم جواز است. سید دلیل معتد به می‌آورند که تعدی جایز نیست. در مقام خامس می آید. ببینید ایشان می‌گویند «و یاتی الدلیل المعتد به» به منفی می‌خورد. ایشان گفت «لم ینقل دلیل معتد به» اما ایشان می‌گویند «یاتی الدلیل المعتد به». آن چیزی که ایشان می‌گویند نقل نشده و نیست، ما می‌گوییم هست. فالدلیل علی وجوب الاقتصار علیها... . ذیل صفحه هفتم می‌خوانیم.

شاگرد: یعنی دلیل نیست قرائت غیر از سبع جایز است.

استاد: نه، دلیل هست که جایز نیست. ظاهره یعنی ظاهر وافیه این است. صاحب مفتاح الکرامه می‌گویند ظاهر وافیه این است که تعدی جایز است. یعنی ورا سبع و عشر هم جایز است. چون

می‌گوید دلیل ندارم. وقتی دلیل ندارم چرا اقتصار بر سبع و عشر کنم؟! ایشان می‌گوید دلیل دارم، بعداً می‌آید.

شاگرد: ولکن نشان می‌دهد که صاحب وافیه قائل به تعدی است.

استاد: جواز تعدی و اصل جواز نزد صاحب وافیه. عبارت برای من صاف است و هیچ تردیدی در آن ندارم.

شاگرد: اگر ادامه متن وافیه نزد ما نبود ظاهرش این است که ایشان می‌خواهند بگویند دلیل بر جواز تعدی می‌آید.

استاد: اگر «یاتی الدلیل علیه» بود، می‌گفتیم جای خدشه هست. اصلا ایشان «علی» ندارد، ایشان می‌گوید «الدلیل» که الی عهد است.

شاگرد: خب عهد بر جواز تعدی است. الاقرب یمنع الابعد.

استاد: دلیل چی بود ؟ دلیل بر عدم جواز بود یا دلیل بر جواز بود؟ «الدلیل» الی عهد است. دلیل بر کدام بود؟ دلیل بر عدم جواز بود.

شاگرد: این ظاهر بعد از این شکل گرفته که شما مقام خامس را دیدید. در کل الامر سهل.

> و فی نسبة ذلک إلی قدماء العامّة نظر لشهادة التتبّع بخلافه. نعم متأخّروهم علی ذلک، هذا الحافظ أبو عمر و عثمان بن سعید المدنی و الإمام مکی أبو طالب و أبو العباس أحمد ابن عمّار المهدوی و أبو بکر العربی و أبو العلاء الهمدانی قالوا علی ما نقل: إنّ هذه السبعة غیر متعیّنةللجواز کما سیأتی. و قال شمس الدین محمد بن محمد الجزری فی «کتاب النشر لقراءات العشر»: کلّ قراءة وافقت العربیة و لو بوجه و وافقت المصاحف العثمانیة و لو احتمالاً و صحّ سندها فهی القراءة الصحیحة التی لا یجوز ردّها و وجب علی الناس قبولها، سواء کانت عن السبعة أم العشرة أم غیرهم. و متی اختلّ رکن من هذه الأرکان الثلاثة اطلق علیها أنّها ضعیفة أو شاذّة أو باطلة، سواء کانت عن السبعة أم عمّن هو أکبر منهم، هذا هو الصحیح عند التحقیق من السلف و الخلف. و نحوه قال أبو شامة فی کتاب «المرشد الوجیز» غیر أنّه قال فیه بعد ذلک: غیر أنّ هؤلاء السبعة لشهرتهم و کثرة الصحیح المجمع علیه فی قراءتهم ترکن النفس إلی ما نقل عنهم فوق ما ینقل عن غیرهم، انتهی[1]

«و فی نسبة ذلک إلی قدماء العامّة نظر»؛ نظر که هیچ، جای تعجب است. البته صاحب وافیه عالم بزرگی بوده. زمان ایشان هم زمان نشر علم بوده. فقط مهم این است که منظور ایشان از قدما چیست. خود ابن مجاهد برای شروع قرن چهارم است. این قدما یعنی چه؟ یعنی ابن مجاهد؟! چون سبع و عشر برای زمان او است. و الا قبل از او طبری که معاصر ابن مجاهد است، القرائات دارد که خودش در تفسیرش از آن اسم می‌برد. مطالبی که تازه دیده‌ام را می‌گویم تا شما هم مراجعه کنید.

تنها اشاره می‌کنم؛ طبری در ذیل سوره مبارکه حمد، ذیل آیه مبارکه «ملک/ مالک یوم الدین» می‌گوید من در کتاب قرائاتم مفصل بحث کرده‌ام. می‌گوید در اینجا دیگر صحبت نمی‌کنم. اما بااینحال دو-سه صفحه بحث می‌کند! آخر کار هم به این ختم می‌کند و می‌گوید «فقرائة مالک محظورة[2]»؛ نتیجه حرف او این می‌شود که اصلاً حق ندارید «مالک» را قرائت کنید. «ملک» را

ترجیح می‌دهد. این هم کار طبری است. بعداً به آن می‌رسیم.

خب منظور از قدماء عامه چیست؟ اگر ابو عبید منظور است، ای قراء عشر منظور هستند، اینها که در آن زمان نبودند. خودشان با هم بودند. اصلاً عشر به این صورت‌هایی که الآن هست مطرح نبوده. من نمی‌دانم ایشان چه می‌خواهند بگویند! منظور ایشان از قدما چه زمانی است؟! «اتفق» چه زمانی است؟! البته خود صاحب مفتاح الکرامه یک چیزی می‌گویند.

شاگرد: اصل وافیه را نگاه کردید؟

استاد: من صفحه ۱۴۸ را خواندم. اما چون چند روز فاصله شده شاید همین بوده است. الآن هم در نرم‌افزار اصول هست.

«**و فی نسبة ذلک إلی قدماء العامّة نظر لشهادة التتبّع بخلافه**»؛ یعنی اصلاً معلوم نیست که منظور شریف ایشان چه بوده. اول ما باید بفهمیم که منظور ایشان از قدما از چه زمانی است.

«**نعم متأخّروهم علی ذلک**»؛ منظورشان از متاخرین را الآن می‌گویند. یعنی از ابن مجاهد به بعد. قدما یعنی ابو عبید و ...، خود ابو عبید صد سال قبل از طبری است. یعنی وقتی طبری طفل بوده ابوعبید-قاسم بن سلام- وفات کرده. اینها مصنفین مهم آن فضا بوده‌اند.

شاگرد: عبارت فاضل تونی به این صورت است:

> ثم اعلم ـ أيضا ـ أنه وقعت اختلافات كثيرة بين القراء ، وهم جماعة كثيرة ، وقدماء العامة اتفقوا على عدم جواز العمل بقراءة غير السبعة أو العشرة المشهورة، وتبعهم من تكلم في هذا المقام من الشيعة أيضا، ولكن لم ينقل دليل ، يعتد به على وجوب العمل بقراءة هؤلاء دون من عداهم[3]

استاد: ببینید می‌گویند «اتفقوا علی عدم جوازه». خلاصه عبارت عجیب است. اینکه مقصود ایشان چه بوده و در چه فضایی بوده‌اند را باید بیشتر پی جویی کنیم.

شاگرد۲: شاید ناسخ اشتباه نوشته است. چون شواهد بر خلاف آن است. شاید اگر قبل و بعد عبارت را بخوانیم قرینه‌ای باشد.

استاد: خب «لم ینقل دلیل» را چه کار می‌کنید؟

شاگرد۲: احتمالاً دلیل بر جواز نیاورده است.

استاد: در زمان قدماء که عشر و سبعی نبوده اند تا بگوییم دلیل بیاورند. زمانیکه در میان قدما

عشر و سبع نبوده ایشان می‌گویند دلیل نیاورده‌اند؟! باید روی عبارت بیشتر تأمل شود.

«**هذا الحافظ أبو عمرو عثمان بن سعید المدنی**»؛ سعید الدانی، من گمان نمی‌کنم یک جا برای او المدنی پیدا کنید. عثمان بن سعید چند نفر هستند. اجلّ آنها عثمان بن سعید عمری سلام الله علیه هستند که از نواب اربعه هستند. در ذهنم سه نفر هستند. یکی هم دانی است که

ایشان هم معروف است. یکی دیگر هم در ذهنم هست. علی ای حال عثمان بن سعید الدانی است، نه المدنی. البته نشد من بگردم که در جایی المدنی هست یا نه. ولی دانیه در اسپانیا شهر او است. اینها همه اندلسی هستند. مکی هم اندلسی است.

«و الإمام مکی بن أبو طالب»؛ ببینید تعبیر به الامام میکنند. ظاهراً این تعبیری است که خود آسید جواد دارند. اینطور نیست که از کسی نقل قول کنند.

شاگرد: کلمه «ابن» هم دارد؟

استاد: بله، «ابن» را من با مداد نوشته ام. ممکن است که گاهی عرب ها اسم شخص و اسم پدرش را در کنار هم بیاورند. مثلاً میخواهند بگویند حسن پسر محمد، میگویند حسن محمد. یعنی حسن بن محمد. ابن را میاندازند. اینجا هم ممکن است به این صورت باشد: الامام مکی ابوطالب، یعنی مکی بن ابیطالب.

«و أبو العباس أحمد ابن عمّار المهدوی و أبو بکر العربی»؛ ابوبکر ابن العربی. «و أبو العلاء الهمدانی قالوا علی ما نقل: إنّ هذه السبعة غیر متعیّنة للجواز کما سیأتی».

شاگرد: این عبارت را به چه غرضی میگویند؟

استاد: برای نعم بود. «نعم متاخروهم علی ذلک قالوا ان هذه السبعه غیر متعینه». همه اینها متاخرین هستند. یعنی همه بعد از ابن مجاهد هستند. باز عبارت واضح است.

شاگرد: اینها هم که میگویند متعین در جواز این هفت تا نیست. پس اینها هم جواز را میگویند.

استاد: نه، حرف خودشان را میگویند. در وافیه که میگویند قدماء گفته اند وما نمی دانیم. اینجا می گویند من صاحب مفتاح الکرامه میگویم متاخرین آنها بر همانی هستند که وافیه گفته‌اند. یعنی بر جواز تعدی هستند.

شاگرد: جواز ای عدم جواز ؟وافیه که عدم جواز میگفت.

استاد: مختار وافیه این بود که لم ینقل دلیل معتد به فیجوز، ایشان میگویند نعم متاخرین آنها بر جواز هستند. یعنی بر مختار صاحب وافیه. لذا میگویند «قالوا علی ما نقل ان هذه السبعه غیر متعینة للجواز کما سیاتی».

شاگرد: این جمله اول را شما چگونه معنا میکنید؟ فی نسبة ذلک الی قدماء العامه نظر؛ اگر قدماء عامه گفته باشند که جایز نیست، شهادت و تتبع خلاف آن است. چون قدماء عامه قرائات زیادی داشتند، پس آن نشان میدهد که خلاف این است. پس متاخرین آنها عدم جواز میشود.

استاد: خب بعد میگویند «قالوا». این «قالوا» صارف از ظهور بدوی قبل میشود.

شاگرد۲: شاید نقطه‌ای که آن جا گذاشته‌اند جا نداشته باشد. یعنی «نعم متاخرون علی ذلک» استدراکی از قبل است و «هذا الحافظ» دلیلی بر «التتبع بخلافه» است. یعنی درواقع مقتضای تتبع را میفرمایند.

شاگرد: ایشان که قدما گفته، منظورشان دانی و... است؛ یعنی قرن چهارم و... . ولی متاخرین آنها بعد از ابن جزری هستند. یعنی قرن هشت و نه و ده.

استاد: خب این جزی هم در تجاوز از عشر مشکلی ندارد.

شاگرد: نه، در فضای بعد از این جزی. یعنی آنها هفت قرائت را تثبیت کردند و این جزی تا ده تا را آورد اما همچنان فضای اصلی در اهلسنت عدم تجاوز از عشر است.

استاد: عدم تجاوز و عدم جواز ندارند. ببینید از نکاتی که یادداشت کردنی است، این است که زمینه تثبیت سبع حکومتی بود. یعنی این مجاهد بهعنوان یک عالم سنی با کار حکومتی میخ سبع را کوبید. بعداً هم کلاسیک شد و ادامه پیدا کرد. نکته زیبا این است: الآن که قرائات عشر بر فضای علوم قرآنی حاکم است، میخ عشر را با امر حکومتی نکوبیده اند. بلکه آن را اهل فن با تحقیق کوبیدهاند. لذا جلوتر عرض کردم وقتی شما خیلی میخ هفت را بکوبید به گونهای تأیید کار این مجاهد میکنید. و لذا هم شهید اول که امام در قرائت بودند، در فضای فقه شیعی میخ عشر را کوبیدند. چون میخ عشر از ناحیه حکومت اهلسنت کوبیده نشده بود. از فضای کلاس و تخصص بود. شهید هم حرف آن را زدند. علامه حلی هم که میخ سبع را محکم میکوبند از باب استدلال کلاسیک است؛ استدلال کلاسیک علامه جای خودش است. ایشان میگویند چه کار کنیم؟! وقتی ما قاعده اشتغال داریم چارهای نداریم. به این صورت استدلال میکنند. نه اینکه بخواهند کار این مجاهد را تأکید کنند، اما عملاً و به حمل شایع به این صورت میشود. این یک نکته که کوبیده شدن میخ عشر و سبع این تفاوت را دارد.

شاگرد: یک بار دیگر عبارت را معنا میفرمایید. این « ذلک » ها را به چه می زنید؟

استاد: «و فی نسبة ذلک»؛ عدم جواز«إلی قدماء العامّة نظر لشهادة التتبّع بخلافه»؛ که آنها میگویند جایز است.«نعم متأخّروهم علی ذلک»؛ متاخران آنها بر این هستند.

شاگرد: ظاهرش عدم جواز است.

استاد: یعنی کسانی که بعداً اسم میبرد قدما هستند؟

شاگرد: تتبع نشان میدهد دانی و مکی و ...

استاد: خب پس متاخروهم چه کسانی هستند؟

شاگرد: نکته این است که وقتی این میخ را به لحاظ حکومتی کوبید، این جزی فضای هفت را به عشر باز کرد. یک دههای از متخصصین همچنان در ذهنشان هست اما فضای عمومی جامعه تا ده را اجازه میدهد. بیش از ده را اجازه نمیدهد. جمله اول همین است. میگوید جواز عمل به قرائة غیر السبع او العشر؛ یعنی فضای سبعی که تا عشر گسترش پیدا کرد با کار این مجاهد همچنان بیش تر از عشر را اجازه نمیدهند.

استاد: خب باید در میان متاخرین یکی باشد .

شاگرد: در میان فقهاء آنها اینچنین است. الآن کسی از آنها قائل به جواز قرائت غیر عشر هست؟

استاد: بله نیست.

شاگرد۲: از «ان اهل السبعه غیر متعینه للجواز» معلوم میشود ذلک دوم به جواز میخورد.

استاد: آقایون میفرمایند «ذلک » به عدم جواز میخورد. و «هذا الحافظ» مصداق تتبع برای قدما است. یعنی همه اینها قدما هستند.

شاگرد: اگر به این صورت باشد عبارت جور میشود.

شاگرد۲: حرف وافیه دو بخش دارد. بخش اولش این است که قدما عامه اتفاق بر عدم جواز دارند. مفهومش این است که غیر از قدما این را نمیگویند. فاضل جواد میفرمایند حرف او نسبت به قدما اشکال دارد. اما نسبت به متاخرین که مفهوم کلام ایشان است، اشکالی نیست. چون آنها قائل به جواز بیش از هفت هستند.

استاد: «ان هذه السبعه غیر متعینه»، حرف قدما است یا متاخرین؟

شاگرد: متاخرین. یعنی من ِفاضل جواد نسبت به حرف قدمای صاحب وافیه اشکال دارم. بله حرف ایشان نسبت به متاخرین درست است.

استاد: عدم جواز یا جواز؟

شاگرد: جواز

استاد: پس مختار ایشان است. من این را اول عرض کردم. شما میگویید حرف او نسبت به صاحب وافیه نیست. یعنی مختار خود وافیه. من هم اول همین را عرض کردم؛ یعنی متاخرین آنها مختار ایشان را دارند.

شاگرد۲: مویدِ حرف من این است که همه این کسانی که اسم بردهاند قبل از ابن جزری هستند. یعنی بیشتر به قدما میخورند تا متاخرین.

استاد: ما به دانی و .. قدما نمیگوییم. قدماء قراء و مصنفین دم و دستگاهی است.

شاگرد: فضای شما الآن فضای قرائت است. اما فضای ایشان فضای اصول است. بحث در عامه است که بزرگان فقها آنها اصولیینشان هستند.

استاد: قدماء عامه در فقه ابو حنیفه و شافعی نیستند؟ قدما عامه سرخسی است؟!

شاگرد۲: اشکالی که ممکن است به فرمایش ایشان باشد این است که «او العشر» دارد. یعنی اگر برای آن باشد می گوید فقط «هذه السبعه غیر متعینه».

شاگرد: اینها که قبل از عشر هستند این طور می گویند، قدمائی که قبل از عشر بودند اصلا سبعه ای عشر نگذاشته اند. گفتهاند همان هایی که هفت قرائت را تثبیت کردند گفتهاند که در هفت تا متعین نیست. اما متاخرین که بعد از عشر و بعد از ابن جزری هستند میگویند که بیشتر از سبع و عشر نمیتوان رفت.

شاگرد۳: برای قدماء عامه سنن را به این صورت گفته‌اند: «الاتقان : ۱ / ۲۵۸ النوع ۲۲ ، التهمید : ۱٤۱ ، فواتح الرحموت[4]».

استاد: یعنی سیوطی در الاتقان این را گفته است. نگاه می‌کنیم تا ببینیم عبارت سیوطی به چه صورت است که در اینجا بازتاب پیدا کرده. نکته خوبی است.

---

[1]مفتاح الكرامة فی شرح قواعد العلامة (ط-جماعة المدرسين) ج۷ ص۲۱۲

[2]تفسير الطبري جامع البيان ت شاكر ج۱ ص۱۵۴؛ فقراءة: " مالكَ يوم الدين " محظورة غير جائزة، لإجماع جميع الحجة من القرّاء وعلماء الأمة على رَفض القراءة بها.

[3]الوافية في أصول الفقه ج۱ ص۱۴۸

[4] الوافية في أصول الفقه ج۱ ص۱۴۸

علل بررسی تعدد قرائت با محوریت مستندات کتب عامه

چیزی که در این چند لحظه میخواهم عرض کنم این است: برخی میگویند این مباحثه شده بررسی منابع عامه. هر چه میگویی از کتاب سنی ها میگویی. در اینجا هم که میگویند «أبو العباس أحمد ابن عمّار المهدوی»؛ مرحوم مجلسی به زیبایی یک «امامه» دارند که از این هم بحث میکنیم.

بحث ما اول که شروع شد، شروعش برای همین بود. من عرض کردم الآن که مرتب علیه شیعه دهن باز میکنند، اولین بحث این است. و حال آنکه این شمشیر تیزی که در دست آنها است، شأنیت دارد که علیه خودشان تیزتر باشد. ولی آنها کار کلاسیک کردهاند. اگر شما فایل های شش-هفت سال پیش را ببینید مرتب این را عرض کردهام. کار کلاسیک کردهاند و اصلاً کنار رفته است و هیچ اسمی از آن نیست. یعنی جواب های کلاسیک دارند و سریع به شما و مخاطبشان میگویند و آنها را قانع میکنند. از این طرف شروط نبوده و موانع بوده، کار برعکس شده. شروع مباحثه ما برای این بود که بگوییم این شمشیر تیز علیه خود شما است و همه منابع آن برای خود شما است. خب وقتی شروع مباحثه برای این است که ما نمیتوانیم از کتب شیعه بگوییم. باید از کتب خودشان بگوییم.

الغدیر علامه امینی رضوان الله علیه یازده جلد است که چاپ شده. جلد اول آن هم که محور همه آنها است. یعنی الغدیر است و جلد اول است. خب این یازده جلد را نگاه کنید. ایشان چند مورد از کتب شیعه نقل کردهاند؟! پس سنی زدهاند! بگویی آقای امینی شما که کتاب نوشته ای با اینکه شیعیان این همه کتاب دارند، چرا از سنی ها نقل میکنید؟! خب فضا فضایی است که نیاز به آنها است.

شاگرد: پنج-شش سال پیش خود این مطلب دلیل لبی بوده اما الآن خودش یک بحث جدی شده است.

استاد: بله، من سه جهت را عرض کردم. نکته دوم هم بود. داشتم فکر میکردم دیدی که منِ طلبه به جناب فیض دارم، این است که ایشان ذهن خیلی تیزی دارند. باید سر جایش آن را انسان ببیند یعنی علماء جور و واجور هستند. مرحوم فیض به این صورت هستند. رضوانالله علیه! بینی و بین الله داشتم تحدیث نفس میکردم. اگر ایشان این عبارت ابن عینیه را از همان جوانی دیده بودند اصلاً ممکن نبود ایشان مطالب را به این صورت جلو ببرند. یعنی زمینه صدور حرف واحد برای ایشان به این سرعت جلوه نمی کرد. یعنی حرف واحد در ذهن شریف ایشان همین حال بوده. زمینه صدور روایت حرف واحد اصلاً محو شده است. برای خیلی ها صد سال بعد از ابن مجاهد هم محو شده بود. اگر آنها را دیده بودند که دارد این را میگوید و امام علیهالسلام دارند این را نفی میکنند، اینطور محکم حرف نمی زدند. ذهن فیض هنگامه است ولی این منابعی که ما الآن میزنیم و بهاحتی چیزی را پیدا میکنیم در زمان آنها نمی شده.

لذا مشکلی دومی که ما داشتیم این بود که زمینه‌سازی کنیم که روایات حرف واحد در چه بستری صادر شده. اینجا که ما نمی‌توانیم از کتاب‌های شیعه بیاوریم. مجبور هستیم که از کتاب‌های آن‌ها بیاوریم و بگوییم اینها که معاصر معصومین بودند از این حرف‌ها می‌زدند. خب اینجا هم ناچار هستیم که از منابع آن‌ها بیاوریم. تا زمینه صدور روایت را توضیح بدهیم.

یک بخش سوم هم هست؛ خب ما الآن داریم کتاب مفتاح الکرامه را می‌خوانیم. بخش سوم این است که ذهنیتی که علماء بزرگ شیعه قبل از قرن یازدهم داشتند را احیا کنیم. یعنی حرف بزنیم که اینها کتاب‌های علما شیعه است. ما در اینجا دیگر از سنی ها حرف نمی‌زنیم. مفصل در مفصل عبارات آن‌ها است.

استفاده از کتب اهل سنت توسط علامه مجلسی در تعدد قرائات

برای اینکه برای آن تنظیری بیاورم عرض میکنم مرحوم مجلسی در جلد سی و یک بحارالانوار، صفحه دویست و پنج فرمایشی دارند.

شاگرد: تنظیر برای چیست؟

استاد: ایشان گفتند «الإمام مکی أبو طالب و أبو العباس أحمد ابن عمّار المهدوی»، این ابوالعباس در علوم قرآنی فرد مهمی است. همین است که میگوید هنوز صد سال نگذشته ابن مجاهد کاری بر سر ما آورده است که تا ده باز میکنیم تکفیرمان میکنند. این حرف خود ابوالعباس است. اگر اینجا را ببینید باورتان نمیشود که بحارالانوار است و کتاب حدیث شیعی.

> الطعن السابع :
>
> أنه جمع الناس علی قراءة زید بن ثابت خاصة وأحرق المصاحف وأبطل ما ال شك أنه منزل من القرآن، وأنه مأخوذ من الرسول، ولو كان ذلك حسنا لسبق إليه رسول الله، وسيأتي في كتاب القرآن أن أمير المؤمنين عليه السلام جمع القرآن بعد وفاة النبي صلى الله عليه وآله كما أوصاه فجاء به إلى المهاجرين والأنصار ، فلما رأى أبو بكر وعمر اشتماله على فضائح القوم أعرضا عنه وأمرا زيد بن ثابت بجمع القرآن وإسقاط ما اشتمل منه على الفضائح، ولما استخلف عمر سأل عليا عليه السلام أن يدفع إليه القرآن الذي جمعه ليحرقه ويبطله ، فأبى عليه السلام عن ذلك ، وقال : (لا يَمَسُّهُ إلاّ الْمُطَهَّرُونَ) من ولدي ، ولا يظهر حتى يقوم القائم من أهل البيت...[1]

«الطعن السابع»؛ مطاعن عثمان را ذکر میکنند. تا اینجا که میفرمایند:

> وتفصيل القول في ذلك ، أن الطعن فيه من وجهين :الأول : جمع الناس على قراءة زيد بن ثابت إبطال للقرآن المنزل ، وعدول عن الراجح إلى المرجوح في اختيار زيد بن ثابت من حملة قراءة القرآن ، بل هو رد صريح لقول الرسول على

> ما يدل عليه صحاح أخبارهم.والثاني : أن إحراق المصاحف الصحيحة استخفاف بالدين ومحادة لله رب العالمين.أما الثاني ، فلا يخفى على من له حظ من العقل والإيمان.
>
> وأما الأول ، فلأن أخبارهم متضافرة في أن القرآن نزل على سبعة أحرف ، وأن النبي لم ينه أحدا عن الاختلاف في قراءة القرآن بل قررهم عليه ، وصرح بجوازه ، وأمر الناس بالتعلم من ابن مسعود وغيره ممن منع عثمان من قراءتهم ، وورد في فضلهم وعلمهم بالقرآن ما لم يرد في زيد بن ثابت ، فجمع الناس على قراءته وحظر ما سواه ليس إلا رد لقول رسول الله وإبطالا للصحيح الثابت من كتاب الله عز وجل. فأما ما يدل من رواياتهم على أن القرآن نزل على سبعة أحرف ، وعلى تقرير النبي على الاختلاف في القراءة[2].

«أن الطعن فيه من وجهين: الأول»؛ دو طعن را ذکر می‌کند.**«جمع الناس على قراءة زيد بن ثابت إبطال للقرآن المنزل ، وعدول عن الراجح إلى المرجوح في اختيار زيد بن ثابت من حملة قراءة القرآن ، بل هو رد صريح لقول الرسول على ما يدل عليه صحاح أخبارهم»**؛ یعنی این فضای بحرالانوار از کتاب اهلسنت می‌شود. بعداً هم که شروع می‌کنند از کتب اهلسنت می‌آورند.خب چرا شما از شیعه نمی‌آورید؟! می‌خواهند طعن او و کار او را بر مبنای خود آنها بگویند.

«و الثاني : أن إحراق المصاحف الصحيحة استخفاف بالدين ومحادة لله رب العالمين». **«أما الثاني ، فلا يخفى على من له حظ من العقل والإيمان»**؛ این کار واقعاً عجیب است. شما ببینید به جای اینکه عثمان تمام مصاحف را احراق کند، آنها را در بیت‌المال مسلمین می‌گذاشت و می‌خ آن را می کوبید که این تراث مسلمین است، مسلمین برای آن زحمت کشیده‌اند، بدنه اجتماع به این مصحف بخوانند و اینها هم در یک موزه و یک جای ذخیره می‌ماند و آنها را نگه می‌داشت، هر حاکمی هم که می‌آمد آنها را به‌عنوان یک تراث السلامی نگه می‌داشت. این کاری است که عقل به آن حکم می‌کند. اما یک دلیل هایی می‌آورند که جای خودش از آنها بحث کرده‌ایم.

«وأما الأول»؛ اینکه چرا سائر قرائات را کنار گذاشت. ابتدا که می‌خوانید می‌بینید ایشان هم که همین ها را می‌گویند. گویا یک سنی حرف می‌زند.**«فلأن أخبارهم متضافرة في أن القرآن نزل على سبعة أحرف، وأن النبي لم ينه أحدا عن الاختلاف في قراءة القرآن بل قررهم عليه، وصرح بجوازه، وأمر الناس بالتعلم من ابن مسعود وغيره ممن منع عثمان من قراءتهم ، وورد في فضلهم وعلمهم بالقرآن ما لم يرد في زيد بن ثابت ، فجمع الناس على قراءته وحظر ما سواه ليس إلا رد لقول رسول الله وإبطالا للصحيح الثابت من كتاب الله عز وجل»**.

بعد دو روایت می‌آورند. دو روایت از پنجاه و دو روایتی که در مقدمه طبری هست را می‌آورند. ما چند سال پیش آن را خوانده‌یم. یکی روایت معروف هشام است که به تعبیری ایشان «عن البخاري ومسلم ومالك وأبو داود والنسائي بأسانيدهم ، عن عمر بن الخطاب». حدیث هشام معروف است. عمر می‌گوید:

> قال: سمعت هشام بن حكيم بن حزام يقرأ سورة الفرقان في حياة رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم فاستمعت لقراءته فإذا هو يقرؤه على حرف

كثيرة لم يقرأنيها رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم فكدت أساوره في الصلاة، فتربصت حتى سلم فلببته بردائه، فقلت: من أقرأك هذه السورة التي سمعتك تقرؤها؟ قال : أقرأنيها رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم، فقلت : كذبت، فإن رسول الله صلى اللهعليه [وآله] وسلم قد أقرأنيها على غير ما قرأت ، فانطلقت به أقوده إلى رسول الله صلى الله عليه [وآله] ، فقلت: إني سمعت هذا يقرأ سورة الفرقان على حرف لم تقرأنيها. فقال رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم : أرسله ، اقرأ يا هشام. فقرأ عليه القراءة التي سمعته يقرأ ، فقال رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم : كذلك أنزلت ، ثم قال: اقرأ يا عمر. فقرأته القراءة التي أقرأني، فقال رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم : كذلك أنزلت، إن هذا القرآن أنزل على سبعة أحرف (فَاقْرَؤُا ما تَيَسَّرَ مِنْهُ).[3]

«قال: سمعت هشام بن حكيم بن حزام يقرأ سورة الفرقان في حياة رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم فاستمعت لقراءته فإذا هو يقرؤه على حروف كثيرة لم يقرأنيها رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم فكدت أساوره في الصلاة»؛ نزدیک بود نماز وا ر ا به هم بزنم و یقه وا ر ا بگیرم که چرا کلام خدا ر ا تغییر میدهی؟!

«فتربصت»؛ گوی یکی مورد که خلیفه دوم تربصت گفته باشد همینجا است!**«حتى سلم فلببته بردائه»**؛ قبل هم احترام نماز بود! نماز که تمام شد جلو رفتم و یقه وا ر ا محکم گرفتم و وا کشان کشان بردم. **«فقلت: من أقرأك هذه السورة التي سمعتك تقرؤها؟ قال: أقرأنيها رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم، فقلت: كذبت، فإن رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم قد أقرأنيها على غير ما قرأت، فانطلقت به أقوده إلى رسول الله صلى الله عليه [وآله]»**؛ یقه وا گرفتم و وا ر ا میکشیدم و میبردم.**«فقلت: إني سمعت هذا يقرأ سورة الفرقان على حروف لم تقرأنيها. فقال رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم: أرسله»**؛حضرت فرمودند وا ر ها کن. یعنی ببینید چه حالی به پا کرده بود.

«اقرأ يا هشام. فقرأ عليه القراءة التي سمعته يقرأ»؛ هشام شروع به خواندن کرد و حضرت گوش دادند.**«فقال رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم: كذلك أنزلت، ثم قال: اقرأ يا عمر. فقرأته القراءة التي أقرأني، فقال رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم: كذلك أنزلت، إن هذا القرآن أنزل على سبعة أحرف (فَاقْرَؤُا ما تَيَسَّرَ مِنْهُ)»**؛ این حدیث هشام معروف است. چقدر هم سند دارد!

حدیث دوم، حدیث ابی بن کعب است. ابی میگوید همین برای من پیش آمد.

ورو مسلم والترمذي وأبي داود والنسائيفي صحاحهم وأورده في المشكاة وفي جامع الأصول عن أبي بن كعب ، قال: كنت في المسجد فدخل رجل يصلي فقرأ قراءة أنكرتها ، ثم دخل رجل آخر فقرأ قراءة سوى قراءةصاحبه ، فلما قضيت الصلاة دخلنا جميعا على رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم ، فقلت: إن هذا قرأ قراءة أنكرتهاعليه ، فدخل آخر فقرأ سوى قراءة صاحبه ، فأمرهما النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم فقرءا فحسنشأنهما فسقط في نفسي من التكذيب والا إذ كنت في الجاهلية، فلما رأى رسول الله صلى الله عليه [وآله

>] وسلم ما قد غشيني ، ضرب في صدري ففضت عرقا ، وكأنما أنظر إلى الله فرقا. فقال لي : يا أبي! أرسل إلي أن أقرأ القرآن على حرف ، فرددت إليه: أن هون على أمتي، فرد إلي الثانية: اقرأه على حرفين، فرددت إليه: أن هون على أمتي، فرد إلي الثالثة: اقرأه على سبعة أحرف، ولك بكل ردة رددتكها مسألة تسألنيها، فقال: اللهم اغفر لأمتي، اللهم اغفر لأمتي، وأخرت الثالثة ليوم يرغب إلي الخلق كلهم حتى إبراهيم عليه السلام.[4]

«عن أبي بن كعب، قال: كنت في المسجد فدخل رجل يصلي فقرأ قراءة أنكرتها»؛ گفتم که من به این صورت بلد نیستم.**«ثم دخل رجل آخر فقرأ قراءة سوى قراءة صاحبه»**؛ یعنی من یک جور میخواندم، دومی یک جور و سومی به‌صورت دیگر.**«فلما قضيت الصلاة دخلنا جميعا على رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم، فقلت: إن هذا قرأ قراءة أنكرتهاعليه، فدخل آخر فقرأ سوى قراءة صاحبه، فأمرهما النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم فقرءا فحسن شأنهما»**؛ گفتند که هر دو خوب است.**«فسقط في نفسي من التكذيب ولا إذ كنت في الجاهلية»**؛ ما این روایت را مفصل از نسخه‌های طبری هم خوانده‌ایم. چندتا است. ابی می‌گوید هنوز ریشه‌های جاهلیت در من بود. یک دفعه گفتم این چه وحیی است که هر کسی یک جور میخواند. شما هم می‌گویید همه درست است. در نسخه طبری بود می‌گوید همین که به ذهنم این‌طوری خطور کرد، حضرت فرمودند «ای ابی ابعد شیطان»؛ شیطان را از خودت دور کن. این جور نیست که تو فکر می‌کنی.

به نقل بحارالانوار در اینجا هم می‌گوید:

«فلما رأى رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم ما قد غشيني»؛ وقتی حضرت دیدند که یک حال شک و تکذیب برمن حادث شد،**«ضرب في صدري»**؛ حضرت به سینه من زدند.**«ففضت عرقا»**؛ از خجالت غرق عرق شدم. برای اینها واضح بود که حضرت از دلشان خبر دارند.**«وكأنما أنظر إلى الله فرقا»**.

«فقال لي: يا أبي! أرسل إلي أن أقرأ القرآن على حرف»؛ دنباله آن را هم بحث کردیم. خیلی جالب است. حضرت تا آخر می‌گویند هفت بار رفتم و برگشتم، بعد خدای متعال فرمودند**«ولك بكل ردة رددتكها مسألة تسألنيها»**؛ شما با این هفت رفت وبرگشت، هفت دعای مستجاب دارید. حالا دعا کنید. حضرت آن دعاها را می‌گویند. البته این روایت در منابع شیعی بحث کرده‌ایم. اینها را مرحوم مجلسی از آن‌ها می‌آورند.

اینها را بخوانید تا به صفحه ۲۱۶ بیایید. بحارالانوار در یازده صفحه جلو آمده، یک دفعه در آخر کار مرحوم مجلسی می‌گویند: «هذا سوق الطعن على وجه الإلزام وبناء الكلام على الرواياة العامية [5]». خب معلوم است. می‌گویند وقتی اینها را خواندید نگویید که علامه مجلسی هم این‌طور گفته است. «هذا سوق الطعن على وجه الإلزام»؛ یعنی چاره‌ای ندارم. «وأما إذا بني الكلام على ما روي عن أهل البيت فتوجه الطعن أظهر وأبين، كما ستطلع عليه في كتاب القرآن إن شاء الله[6] ».

خب آن چیزی که می‌خواستم در مورد این امام عرض کنم. علامه به یک جایی می‌رسند که کلام ابن جزری را نقل می‌کنند. در این یازده صفحه ایشان از ابن جزری نقل می‌کنند. حالا بگویید شما از ابن جزری می‌آورید؟! خب در این مقام چاره‌ای نیست. بعد می‌گویند:

>

> وقد بسط الجزري في النشر الكلام في ذلك، قال بعد إيراد تشعب القراءات وكثرتها ما هذا لفظه ـ : بلغنا عن بعض من لا علم له أن القراءات الصحيحة هي التي عن هؤلاء السبعة ...ثم قال: وإنما أوقع هؤلاء في الشبهة كونهم سمعوا : أنزل القرآن على سبعة أحرف، و... ثم نقل مثل هذا الكلام عن إمامه أبي العباس المهدوي[7]

مرحوم صاحب مفتاح گفتند الامام مکی بن ابیطالب، مرحوم مجلسی در اینجا حاضر نیستند بگویند الامام، بلکه میگویند «عن امامه». چون ابن جزری به «الامام ابو العباس المهدوی» تعبیر میکند، ایشان میگویند «عن امامه ابی العباس المهدوی». خب این ریخت بحارالانوار در این فضا است.

---

[1]بحار الأنوار - ط داراالحیاء التراث ج۳۱ ص۲۰۵

[2]همان

[3]همان۲۰۷

[4]همان ۲۰۸

[5]همان ۲۱۶

[6]همان

[7]همان ۲۱۲

مقدمه نافع مرحوم آقای شعرانی بر منهج الصادقین

تفسیر منهج الصادقین را هم آورده‌ام. اگر منزل رفتید نگاه کنید. خیلی چیزها همین‌ها پیدا می‌کند و فراموش می‌شود. من آن را آورده‌ام. فردا مفصل تر بحث می‌کنیم. تفسیر منهج الصادقین تفسیر فارسی عال العال است. نوشته چاپ سوم، چهل وشش. چاپ چهارم چهل و هفت. در آن سال‌ها بوده. معلوم می‌شود که چاپ اولش خیلی جلوتر بوده. مرحوم آقای شعرانی مقدمه‌های نسبتاً مفصل بر جلد اول و جلد دوم دارند. یعنی چون چاپ ها با فاصله بوده باز مقدمه می‌زدند. مقدمه ایشان را در کتاب نصوص فی علوم القرآن دیدم. متأسفانه مقدمه خیلی از کتاب‌ها و تفسیرها را در نرم‌افزارها حذف کرده‌اند. و حال آنکه این مقدمات چه مطالب خوبی دارد. یکی از آنها همین منهج الصادقین است. در جامع التفاسیر مقدمه آقای شعرانی حذف شده. مقدمه بلند بالای حسابی ایشان حذف شده. مقدمه مجمع بیان نیامده. عجیب تر اینکه در نسخه‌های دیگر جامع التفاسیر باز هم مقدمه نیست. مثلاً در جامع الاحادیث مقدمه کلینی بر کافی حذف شده بود. نمیدانم الآن آورده‌اند یا نه. در آن زمان که نبود.منظور اینکه مقدمه مجمع و مقدمه منهج نیامده ولی اگر آمده بود شاید زودتر میدیدیم. شما مراجعه کنید، عجیب تر اینکه متن آن در اینترنت نیست. باید عکس آن گرفته شود یا تایپ شود.

آقای شعرانی مانند علامه طباطبائی از تواتر و تعدد زمان صدور محکم دفاع می‌کنند. شاگرد ایشان –حاج آقای حسن زاده- هم همینطور هستند. حاج آقای حسن زاده از نهایه علامه حلی تعبیری نقل می‌کنند: «مخالفة الجاهلین لایقدح فی اجماع المسلمین». عبارت محکمی است. البته ایشان می‌گویند «نُقل». من نهایه علامه را دیدم. علامه حلی در نهایه تواتر القرائات را محکم فرموده‌اند؛ علامه سه نهایه دارند. من آنها را دیدم. شما نگاه کنید آن چیزی که حاج آقای حسن زاده نقل می‌کنند را می‌توانید پیدا کنید یا نه.

شاگرد: من در چند جا دیده‌ام که در نرم‌افزارها عبارات تندی که علماء دارند را حذف می‌کنند. مثلا تعبیرات تندی که آقایاء به نائینی دارد را حذف کرده بودند.

استاد: اینکه خوب نیست. می‌شود که دیگران سطر به سطر کتاب‌های ما را بیش از ما خوانده‌اند. آن هم نه برای الآن، حدود بیست و بلکه سی سال قبل خوانده اند. مانند کف دست برایم واضح است. سطر به سطر کتاب‌های کلامی، اصولی، فقهی، روایی، تفسیری و غیر آنها را خوانده‌اند. حتی یک کشکولی باشد که روحانی معمولی نوشته باشد را خوانده‌اند. سر جایش می‌بینید که چطور از آن کتاب برای شما آدرس میدهند. حال ببینیم نقل حاج آقای حسن زاده را پیدا می‌کنیم یا نه. «مخالفة الجاهلین لایقدح فی اجماع المسلمین». علامه برای تواتر قرائات سبع به این صورت فرموده‌اند.

والحمد لله رب العالمین